

## رویزیونیسم دشمن نقابدار کمونیسم انقلابی و انقلاب پرولتری است.

مارکسیسم درنبرد طولانی با افکارواندیشه های ارتجاعی و ضد انقلابی مختلف توانست حقانیت علمی و ماهیت و خصلت انقلابی و رهائیبخش خود را اثبات برساند. از هنگام ظهور مارکسیسم مکاتب و جریانات مختلف بورژوائی و خرده بورژوائی در خصوصت کامل با آن قرار گرفتند و ایده آلیسم که مدافع و پشتیبان مذهب است با انواع افتراءات و اتهامات بی بنیاد به مقابل آن قد علم نمود. لیکن مارکسیسم با پیشبرد مبارزه انقلابی علیه دشمنان طبقاتی گوناگون به تکامل کیفی اش ادامه داد. مارکسیسم به مارکسیسم - لنینیسم و از مارکسیسم - لنینیسم به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم ارتقای کیفی یافت و تکامل نمود. مارکسیسم برای اولین بار سوسیالیسم را از تخیل به علم تبدیل کرد، پایه محکمی برای این علم ریخت و راهی برای پیشرفت و تکامل بیشتر عرصه ها مختلف این علم را نشان داد. مارکسیسم انقلابی در طول تاریخ پیدایش آن نه تنها با دشمنان طبقاتی آشکار (بورژوازی و امپریالیسم و دیگر طبقات ارتجاعی) که با دشمنان نقابدار، یعنی رویزیونیسم و اپورتونیسم که به انواع و اشکال گوناگون ظاهر می شوند، درگیر مبارزه ایدئولوژیک سیاسی دشواری بوده است. تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی گواه بر این است که مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقها و انقلابات پیروز شده آنها بوسیله دشمنان نقابدار یعنی رویزیونیستها و اپورتونیستها به شکست کشانده شده اند.

رویزیونیسم تجدید نظر طلبی یا بازنگری در اصول اساسی مارکسیسم معنا می دهد. رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرولتاریاست مستقیماً طبقه کارگر از سلاح تئوریک خود محروم می کند و در نتیجه به سرمایه داری خدمت می نماید. رویزیونیسم محتوی انقلابی و اساس آموزش مارکسیسم را از بین می برد. از نظر فلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی تجدید نظر می کند، ایده آلیسم و ذهنی گری را به جای آن می نشاند. رویزیونیسم فلسفه مارکسیسم، اقتصاد سیاسی و آموزشهای مبارزه طبقاتی را نفی می کند. اپورتونیسم راست یا رویزیونیسم شکلی از ایدئولوژی بورژوائی است. بعبارت دیگر رویزیونیسم تجدید نظر طلبی در اصول و احکام اساسی مارکسیسم - لنینیسم بوده و آنرا از جوهر اصلی آن تهی می سازد. لنین می گوید: "اجتناب ناپذیر بودن رویزیونیسم معلول ریشه های طبقاتی آن در جامعه معاصر است. مائوتسه دون می گوید: "رویزیونیسم نفی اصول اساسی مارکسیسم است". رویزیونیسم یک پدیده بین المللی است. در هر کشور سرمایه داری در ردیف پرولتاریا قشرهای وسیع خرده بورژوازی و صاحبکاران کوچک قرار دارند. سرمایه داری از تولید کوچک بوجود آمده است و دائماً بوجود می آید. اینها ناگزیر به صفوف پرولتاریا پرتاب می گردند. کاملاً طبیعی است که جهان بینی خرده بورژوازی به تکرار در صفوف احزاب وسیع کارگری رخنه می نماید. مارکسیسم طی نیم قرن اول موجودیت خود با تئوریهایی که از اساس با آن دشمن بودند، مبارزه می کرد. در دهه نود قرن نوزدهم احزاب کارگری در حقیقت برنامه ها و تاکتیک خود را بر اساس مارکسیستی ریختند و تشکیلات بین المللی جنبش کارگری، که بصورت کنگره های متناوب بین المللی تجدید حیات نمود و در تمام مسایل اساسی بر زمینه مارکسیسم قرار گرفت. در این وقت مبارزه جریان ضد مارکسیستی درون مارکسیسم با لباس مارکسیسم آغاز گردید. لنین می گوید: "دیا لکتیک تاریخ چنان است که پیروزی مارکسیسم در رشته تئوری دشمنان آنرا وادار می کند که خود را بالباس مارکسیستها در آورند و رویزیونیسم انعکاس نفوذ بورژوازی در جنبش طبقه کارگر است". در جنبشهای کارگری، ارسطوکراسی کارگری پناهگاه رویزیونیسم است. از نظر تاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه آخر قرن نوزدهم مربوط است. برنشتین سوسیال دموکرات آلمانی که سابقاً یکی مارکسیستها ارتودوکس بود، نام خود را بر این جریان رویزیونیستی گذاشت و با جامعترین بیان اصلاح آموزش مارکس و تجدید نظر در آموزش مارکس یعنی بشکل رویزیونیسم قدم به میدان گذارد. رویزیونیسمی که برنشتین نمایندگی می کرد، بر این مبنای بود که سوسیالیسم نه از طریق انقلاب که از طریق اصلاحات تدریجی بدست می آید. برنشتین معتقد بود که سرمایه داری به تدریج به سوسیالیسم استحاله خواهد کرد. بنابراین سوسیالیستها باید روش

انقلابی مبارزه را کنار بگذارند که خشونت آواراست و درانتظاری آمد این روند تدریجی باشند. برنشتاین معتقد بود که راه قانونی و پارلمانی یگانه راه تحقق سوسیالیسم است. همچنین او نظر داشت: اگر طبقه کارگر برای عمومی و متساوی بدست آورد، آنوقت اصل اجتماعی که شرط اساسی رهایی (طبقه کارگر) است بدست آمده است. او مخالف انقلاب قهرآمیز و درهم شکستن ماشین دولتی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بود. برنشتاین می گوید: "جنبش همه چیز است هدف نهائی هیچ چیز". این اظهار نظر برنشتاین عصاره رویزیونیسم را روشن تر از هر چیز دیگری نشان می دهد.

لنین می گوید: "مبارزه ایدئولوژیک مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم در پایان قرن نوزدهم فقط پیش درآمد مبارزات عظیم انقلابی پرولتاریاست که علیرغم تمام تزلزلات و ضعف عناصر خرده بورژوا، در راه پیروزی کامل هدف خود به پیش می رود. رویزیونیسم در رشته فلسفه بدنبال "علم" پروفیسور مابانه بورژوازی میرفت: پروفیسورها "بسوی کانت رجعت" می کردند. رویزیونیسم هم بنیال نئوکانتها کشیده می شد، پروفیسورها هزار بار سلفه گوئی های کشیشی را علیه ماتریالیسم تکرار می کردند. رویزیونیستها هم با تبسمی اغماض آمیز زیر لب (کلمه به کلمه طبق آخرین هاندبوک) زمزمه می کردند که ماتریالیسم مدتهاست "رد شده است".... رویزیونیستها هم از پی پروفیسورها در منجلا ب لوث فلسفی علم غوطه ور شده "اولوسیون" "ساده" (و آرام) را جایگزین دیالکتیک "ز رنگ" (و انقلابی) می کردند....". رویزیونیسم ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را مردودی شمارد. رویزیونیسم فلسفه مارکسیسم، اقتصاد سیاسی و آموزشهای مبارزه طبقاتی رانفی می کند. رویزیونیسم در زمینه سیاسی تلاش می کند تا مهمترین مطلب مارکسیسم یعنی تئوری مبارزه طبقاتی را مورد تجدید نظر قرار دهد. رویزیونیسم به گرایشی می گویند که تحت لوای مارکسیسم مبلغ ایده ها و اعمالی است که مستقیماً خلاف روح و اهداف و اصول اساسی مارکسیسم و پراتیک اصیل مارکسیستها می باشد. باید خاطر نشان ساخت که رویزیونیسم یا تجدید نظر طلبی در احکام و اصول مارکسیسم- لنینیسم هم از چپ و هم از راست صورت می گیرد.

"سیاست رویزیونیستی عبارت است از تعیین روش خود از واقعه ای تا واقعه دیگر، تطبیق حاصل کردن با حوادث روز و با تغییرات وارده در جزئیات سیاسی، فراموش کردن منافع اساسی پرولتاریا و خصایص اصلی کلیه رژیم سرمایه داری و کلیه تکامل تدریجی سرمایه داری، فدا کردن این منافع در مقابل منافع آنی واقعی یا فرضی، و از خود ماهیت این سیاست برمی آید که می تواند شکلهای بی نهایت گوناگونی بخود بگیرد و هر مسئله ای که تاحدی "تازگی" داشته باشد، و هر تغییری در حوادث که کمی غیر منتظره و پیش بینی نشده باشد، و لوفقط سرموئی و برای مدت کاملاً کوتاهی مشی اصلی تکامل را تغییر داده باشد، ناگزیر و همیشه موجب پیدایش انواع مختلف رویزیونیسم خواهد گردید".

در جنبش بین المللی کمونیستی بیش از همه لنین با فراست خاص خویش و با اتکاء به اصول علمی مارکسیسم انقلابی و دیالکتیک ماتریالیستی علیه اپورتونیسم سران بین الملل دوم به مبارزه برخاست و ماهیت ضدانقلابی آنرا آشکار ساخت. این اپورتونیسم توسط کائوتسکی نمایندگی می شد. کائوتسکی یکی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان در آستانه جنگ اول جهانی بدون در نظر گرفتن خصلت امپریالیستی جنگ؛ در پرتگاه سوسیال شئونیسیم سقوط کرد، یعنی تصدیق "دفاع از میهن" در جنگ امپریالیستی تبهکارانه. رهبران انترناسیونال دوم به دفاع از بورژوازی غارتگر خودی برآمدند، با بورژوازی کشور خودی ائتلاف کردند و با تفاق بورژوازی خودی علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود به مبارزه برخاستند. لنین می گوید: "کائوتسکیسم" پدیده تصادفی نبوده، بلکه محصول اجتماعی تضاد های انترناسیونال دوم است که آمیزه از وفاداری لفظی نسبت به مارکسیسم و تبعیت عملی از اپورتونیسم است؛ "کائوتسکی آموزش مارکس را کاملاً تحریف و آنرا با روح اپورتونیسم دمساز نموده و" در عین قبول انقلاب در گفتار " در عمل از آن دست کشیده است؛ کائوتسکی با تصدیق لفظی مارکسیسم و سفسطه های آشکار، مارکسیسم را از روح زنده انقلابی آن تهی نمود. کائوتسکی نظر داشت که: امپریالیسم بیش از هر چیز یک سیاست است، و بهر حال سیاستهای شوری شود بدون انقلاب تغییر داد. کائوتسکی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را تحریف و انکار نموده است؛ کائوتسکی مارکسیسم را به ابتداء کشیده و به دفاع از بورژوازی رفورمیست برخاست". کائوتسکی شنیع ترین دشمنانها را به لنین حواله کرده و او را "غاصب" خواند. لنین در رساله "

انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" ماهیت و خصلت اپورتونیستی و رویزیونیستی و تمام جوانب تفکرات و نظریات ضد مارکسیستی و ضدانقلابی کائوتسکی را به نحو شایسته به تحلیل و ارزیابی گرفته است.

**اپورتونیسیم:** معنای مشخص این واژه در سیاست عبارت از روشی است که موضع طبقاتی و اصولیت و استحکام آنرا ترک گفته و در عمل به منافع پرولتاریا و زحمتکشان خیانت می کند. اپورتونیسیم نتیجه عناصرنا استوار در جنبش کارگری در برابر ایدئولوژی بورژوایی است. اپورتونیسیم منافع طبقه کارگرا تابع و فرع منافع سرمایه داری قرار می دهد و از مبارزه طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی دست می کشد. و به این ترتیب به رفورمیسم و اداره کننده امور سرمایه داری منجر می شود. اپورتونیسیم ضربه های مهلک به کارسازماندهی نبرد طبقاتی وارد می کند؛ چراکه سمت گیری درست، اصولیت و قاطعیت را از آن می گیرد. اپورتونیسیم معاصر در وجود نماینده عمده ای آن کارل کائوتسکی مارکسیست سابق مشمول توصیف فوق الذکر می شود. "خصیصه و نوع خصلت اپورتونیست، گرایش تسلیم شدن به شرایط وقت، عدم توانایی ایستادن در مقابل شیوه های متداول، کوتاه بینی سیاسی و بزدلی می باشد. اپورتونیسیم قربانی کردن منافع درازمدت و حیاتی حزب در ازای منافع لحظه ای زود گذر و ثانوی می باشد. با کوچکترین رونق صنعتی، رونق نسبی بازار و رونق لیبرالیسم بورژوازی، اپورتونیست شروع به فریاد می کند: بورژوازی را نهراسانید، اورانپر هیزانید،" و عبارت "در باره انقلاب اجتماعی را کنار بگذارید!"

لنین می گوید: "هنگامیکه از مبارزه با اپورتونیسیم صحبت می شود هرگز نباید خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسیم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه های غیر قابل درک آنرا در کلیه رشته ها فراموش کرد. اپورتونیست بنا بر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز می جوید و همیشه در جستجوی نقطه منتهی قواست و مثل ماربین نظریاتی که ناسخ دیگریست می پیچد و می کوشد هم با این وهم با آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شک و تردید و تمایلات خیر خواهانه و بی زیان و قس علی هذا منجر می سازد." اپورتونیسیم به اشکال راست و "چپ" ظاهر می شود. اپورتونیسیم نظریه اوضاع و شرایط در جوامع مختلف اشکال بسیار گوناگونی بخود گرفته و با شیوه ها و خرامهای مختلف عمل می کند. از این روش ساخت از خصوصیات انواع و اشکال اپورتونیسیم حایز اهمیت است.

مائوتسه دون می گوید: "اگر رویزیونیستها به مواضع رهبری دست یابند و قادر گردند که "مهر تصدیق" رسمی بر یک خط ضدانقلابی بزنند، در پوشش مارکسیسم- توده ها از نظر سیاسی در یک موقعیت پاسیوی خواهند بود؛ و بنام وفادار ماندن به خط حزب و وفاداری بر رهبری آن، آنان را بعقب و به جهنم سرمایه داری رهنمون خواهند گردید."

### **- رویزیونیسم "مدرن" (خروشچفی):**

بعد از مرگ استالین در سال 1953 میلادی خروشچف در رأس باند رویزیونیستهای "مدرن" طی یک کودتای درون حزبی در سال 1956 و تصفیه های گسترده و اخراج کمونیستهای انقلابی از حزب؛ قدرت حزبی و دولتی را در اتحاد شوروی قبضه کرد. خروشچف تزه های رویزیونیستی اش را در یک گزارش محرمانه در سال 1956 در کنفرانس بیستم حزب کمونیست شوروی ارایه داد و در کنفرانس بیست و دوم این تزه ها را به تصویب رساند. خروشچف بر اصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم تجدید نظر کرد و مشی مارکسیستی- لنینیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی را که تحت رهبری لنین و استالین تعقیب می گردید، کنار گذاشته و در گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست یک سلسله احکام ضد مارکسیستی- لنینیستی را که بنا بر ادعای خروشچف "تازه" بودند و آنها را "تکامل خلاق تئوری مارکسیستی- لنینیستی در شرایط پس از تغییر تناسب قوا در جهان به سود سوسیالیسم" نام نهاد؛ مطرح کرد. از آنجاییکه این احکام "پوشش مارکسیستی- لنینیستی داشتند؛ لذا توانست در آن زمان افکار عمومی خلق شوروی را فریب دهد. در حالیکه "احکام" او در حقیقت تجدید نظر در مارکسیسم- لنینیسم بود. خروشچف مفهوم "همزیستی مسالمت آمیز میان دو سیستم" (سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری) "رابه مشی عمومی سیاست خارجی اتحاد شوروی در آورد که سایر احزاب کمونیست و دولتهای سوسیالیستی پیرو مسکوازان تبعیت کردند. در حالیکه بنا بر آموزش لنین "اصل اساسی سیاست خارجی کشور سوسیالیستی و حزب کمونیست عبارت است از انترناسیونالیسم پرولتری؛" در اتحاد با انقلابیون کشورهای سرمایه داری و با

کلیه خلقهای ستمکش برضدامپریالیستها". خروشچف باین طریق ترک مبارزه طبقاتی درمقیاس بین المللی و ترک مبارزه انقلابی رهائیبخش خلقها را علیه یوغ امپریالیستی و قطع کمک کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری و کمونیستی با کلیه وسایل به خلقهای جهان راتبلیغ می کرد. رویزیونیستهای "مدرن" حل مسایل صلح جهانی و آزادی خلقهاراتابع" استقرار روابط دوستانه بین دو ابر قدرت بزرگ جهانی، اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا" می ساخت. خروشچف می گفت: "سوسیالیسم از طریق مسابقه مسالمت آمیز با سیستم سرمایه داری، می تواند بر سرمایه داری غلبه کند". او به امپریالیسم جهانی خاصاً امپریالیسم امریکامی فهماند که "موضع مسلط اقتصادی و نظامی امریکا در کشورهای مختلف جهان به هیچ وجه به خطر نخواهد افتاد. و امریکا باید تقسیم سیادت جهان را بین دو ابر قدرت به پذیرد". خروشچف بر " گذار مسالمت آمیز" و " رقابت مسالمت آمیز" تکیه کرده و آنرا با راه پارلمانی یکسان ساخت. او انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی می کرد و "تز"، "تئوریهای ضدانقلابی" حزب تمام خلقی"، " دولت تمام خلقی"، را به منصفه عمل قرارداد. خروشچف "راه رشد غیر سرمایه داری"، "تقویه سکتور دولتی"، و "پارلمانتاریسم" را به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در آسیا، افریقا و امریکای لاتین بجای مبارزه آزادی بخش ملی و مبارزه طبقاتی رهائی بخش تدوین نمود. خروشچف دیگر نماینده عمده رویزیونیسم "مدرن" در سطح جهان بود.

خروشچف رژیم رویزیونیستی و ضدانقلابی یوگسلاویا را صریحاً به مثابه کشور سوسیالیستی توصیف نمود؛ او حمله به استالین را از طریق "مبارزه برضد کیش شخصیت" آغاز نمود؛ که بطور آشکار حمله ای بود علیه مشی قبلی مارکسیستی- لنینیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی. خروشچف این رویزیونیست مرتد در این کنگره خائنه استالین را " خودکامه"، "درنده خو"، "مستبد"، " تروریست" و " بی فرهنگ" خواند و خواستار اعاده حیثیت دشمنان نظام سوسیالیستی که به منزله عمال دول امریالیستی محکوم شده بودند، گردید؛ و "کیش شخصیت" استالین را بمثابه سلاح اساسی در مبارزه با مارکسیسم- لنینیسم بکار برد. خروشچف مشی رویزیونیستی کنگره بیستم را، مشی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی اعلام نموده و بهر وسیله دست می زد تا آنرا بر کلیه احزاب کمونیستی و کارگری تحمیل کند. و بدین صورت فیصله های کنگره بیستم خوراک ایدئولوژیک رویزیونیستهای تمام کشورها گردید و همه احزاب کمونیست دنباله رومسکودر منجلا ب این مشی ضدانقلابی افتادند. از آنجاییکه اپورتونیسم و رویزیونیسم در جنبشهای انقلابی پرولتری سرمنشأ سیاسی و ایدئولوژیکی تفرقه افگنی هستند؛ لذا رهبران " شوروی" جنبش بین المللی کمونیستی را بانشعاب و تفرقه کشاندند. و این بزرگترین خیانتی بود که رویزیونیستهای "مدرن" برضد کشورهای سوسیالیستی، دیکتاتوری پرولتاریا، انقلابات رهائیبخش خلقها و انترناسیونالیسم پرولتری مرتکب شدند. رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت اتحاد شوروی با انهدام انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و انتخاب راه سرمایه داری، اتحاد شوروی را به یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی مبدل نموده و در رأس بلوک سوسیال امپریالیستی قرار گرفتند.

از همان آوان سر بلند کردن رویزیونیسم "مدرن" تا تسلط همه جانبه آن بر حزب و دولت اتحاد شوروی؛ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در جهت افشای ماهیت رویزیونیسم "مدرن" در ابعاد مختلف آن ادامه داد. رهبری حزب کمونیست چین خاصاً مائوتسه دون این مبارزه را بشکل علمی و دیالکتیکی قدم به قدم به پیش برده و ماهیت و چهره اصلی ضدانقلابی این رویزیونیسم را افشا نمود. حزب کمونیست چین این مبارزه اصولی را طی "تفاسیر مشروح نه گانه" در نقد نظریات، مواضع و خط مشیهای رویزیونیستی رهبران " حزب کمونیست" شوروی به پیش برد. این مبارزه در ابتدا بشکل انتقاد و قسماً "توصیه" برای رهبران "اتحاد شوروی" صورت می گرفت. و بعد ملاحظه شد که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی دیگر به مارکسیسم- لنینیسم و انقلاب پرولتری پشت کرده و راه برگشت ناپذیر سرمایه داری را انتخاب کرده اند و هر چه بیشتر در منجلا ب رویزیونیسم "مدرن" فرو می رفتند. رویزیونیستهای حاکم کشورهای سوسیالیستی را به کشوری سرمایه داری دولتی و به ابر قدرت سوسیال امپریالیستی مبدل کرده و با همدستی امپریالیسم امریکا علیه خلقهای جهان قرار گرفته و به انقلاب جهانی خیانت کردند؛ لذا حزب کمونیست چین و مائوتسه دون هر چه بیشتر به

افشای ماهیت ضدانقلابی این رویزیونیسم و چهره اصلی رویزیونیستهای " مدرن " بگونه همه جانبه پرداخت.

### - تئوری " سه جهان "، رویزیونیسم "سه جهانی":

بعزاز سقوط رهبران "حزب کمونیست اتحاد شوروی" به پرتگاه رویزیونیسم " مدرن " وانهدام دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی نظام سوسیالیستی و انتخاب راه سرمایه داری؛ تعداد زیادی از احزاب و سازمانهای کمونیستی در جهان به دنباله روی از مشی ضدانقلابی حزب و دولت " اتحاد شوروی " به انحطاط کشیده شده و در پرتگاه رویزیونیسم "مدرن" سقوط کردند. این انحراف جنبش بین المللی کمونیستی را دچار تفرقه و بحران عمیقی نمود. لیکن مائوتسه دون در مبارزه علیه رویزیونیسم " مدرن " از مارکسیسم - لنینیسم مدافع برخاست. مائوتسه دون در رأس جنبش بین المللی کمونیستی قرار گرفته و مبارزه انقلابی پیگیری را در افشای ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم خروشچی به پیش برد. مائوتسه دون با اتکاء به دیالکتیک ماتریالیستی شکست انقلاب و سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا و احیای سرمایه داری در " اتحاد شوروی " را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و باین حقیقت دست یافت که تضادهای طبقاتی در سرتاسر دوران سوسیالیسم منعیث یک مرحله گذار وجود داشته و در تمام این دوران باید مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد. او همچنین مبارزه " بین دوخط " در درون حزب کمونیست چین را بدون وقفه ادامه داد. مائوتسه دون با آموزش از شکست انقلاب در "اتحاد شوروی" به شیوه های نوین مبارزه طبقاتی دستیافت و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " را کشف کرد. مائوتسه دونه در سال 1966 انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را براه انداخت و برای یک دهه آنرا رهبری نمود. هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریائی جلوگیری از قدرت گیری بورژوازی درون حزب، رهروان سرمایه داری و نجات انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا از شکست بود. در این انقلاب توده های خلق روشنفکران انقلابی و کمونیستهای وفادار به مارکسیسم- لنینیسم و خط اصولی و انقلابی مائوتسه دون بطور گسترده بسیج شدند و تعداد زیادی از رهروان سرمایه داری را از مقامات عالی حزبی و دولتی طرد و تصفیه کردند. مائوتسه دون گفت: " بورژوازی را در مقامات بالائی حزب باید جستجو نمود ". و باین ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی برای یکدهه انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا و نظام سوسیالیستی را از شکست توسط بورژوازی درون حزب کمونیست نجات داد. مائوتسه دون همچنین گفت: " تا پیروزی نهائی انقلاب و رسیدن به جامعه بدون طبقه (جامعه کمونیستی) به چندین انقلاب فرهنگی پرولتاریائی نیاز است ". ده سال دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی مرحله نوینی از رشد فرهنگی سیاسی و انقلابی روشنفکران و توده های خلق چین تحت رهبری مائوتسه دون بود. با آنکه طی ده سال انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تصفیه های گسترده در حزب و دولت چین صورت گرفت، اما رویزیونیستهای "سه جهانی" در پناه گرفتن به اطراف چوئنلای (که دارای گرایشات سنتریستی بود) و با "کوبیدن افراطی" لین پیاو خود را در درون حزب پنهان نمودند. آن عده که در دوران انقلاب فرهنگی از حزب و دولت اخراج شده بودند؛ با " اظهارندامت " و سپردن یک ورق کاغذ مبنی بر "انتقاد از خود" و "پذیرش" اشتباهات و انحرافات خود دوباره به مقامات حزبی و دولتی بازگشتند. جریان تحولات منفی و قهقرائی بعد از مرگ مائوتسه دون نشان داد که عناصر بورژوازی درون حزب هرگز صادقانه از خود انتقاد نکرده بودند و بقول چیانچین که گفت: " باین وسیله سگها با امضای یک ورق کاغذ خود را از غرق شدن نجات دادند ".

بعداز مرگ مائوتسه دون در سال 1976 بورژوازی درون حزب کمونیست چین، دارودسته مرتد هواکوفین و دن سیائوپین بایک اقدام ضد انقلابی، انجام کودتای نظامی چهارتن از همسنگران مائوتسه دون بنام "گروه چهار نفره" را زندانی کردند و هزاران تن دیگر از کمونیستهای انقلابی چین را از حزب و ارتش و دولت تصفیه و اخراج کردند؛ دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و دیکتاتوری بورژوازی را مستقر نمودند و خط مشیهای رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را جایگزین خط انقلابی پرولتری حزب کردند. باین ترتیب رویزیونیستهای "سه جهانی" دیکتاتوری پرولتاریا در چین را سرنگون و آخرین پایگاه انقلاب جهانی را منهدم کردند. اینها همان رویزیونیستها، بورژوازی درون حزب بودند که دوباره به حزب برگشته بودند و با دیگر همپاله های شان که در حزب مخفی شده بودند در فرصت مناسب با یک

حمله ضدانقلابی ستاد رهبری انقلابی پرولتاریا راسرنگون کردند. تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" خط مشی پذیرفته شده رویزیونیستهای مرتد چین است که خاینانه آنرا منحصی "استراتژی و تاکتیک انقلاب جهانی" جازدند و ختم مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتاری را در چین اعلام کردند.

اپورتونیستهای چین براساس تئوری رویزیونیستی و ضدانقلابی شان جهان را طوری تقسیم نمودند که کشورهای نیمه مستعمره و وابسته امپریالیسم درآسیا، افریقا و امریکای لاتین شامل "جهان سوم"؛ دوابر قدرت امپریالیستی امریکاسوسیال امپریالیسم "شوروی" وقت شامل "جهان اول" وبقیه کشورهای بین این دو "جهان" از قبیل کشورهای امپریالیستی اروپای غربی، جاپان، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و تمام کشورهای سوسیال امپریالیستی بلوک شرق شامل "جهان دوم" می شدند. مدافعین این تئوری در رأس آنها دین سیانوپین عقیده داشت که برای خنثی کردن نقشه جنگ عمومی ایرا که "اتحاد شوروی" کشیده است، باید باجهان دوم، جهان سوم و نصف جهان اول (امپریالیسم امریکا) متحد شد. رویزیونیستهای مرتد با تشکیل این "جبهه متحد" ضد انقلابی علیه جناح دیگر ضد انقلاب جهانی یعنی ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی؛ مسئله طبقاتی و ماهیت ضدانقلابی طبقات ارتجاعی، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و مسئله رهبری انقلاب جهانی را کاملاً از نظر انداختند. آنها تضاد درون کشورهای امپریالیستی را بجای تضاد بین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم و استثمار جهان قرار دادند. رهبران خاین و مرتد چین با ترک راه انقلاب درکنار قدرتهای امپریالیستی و دولتتهای ارتجاعی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتند و خاینانه بر ضد مبارزه طبقاتی پرولتاریا و خلقها علیه سلطه امپریالیسم و دولتتهای ارتجاعی قرار گرفته و تا امروزه همین شیوه ادامه می دهند. رهبران مرتد چین براساس تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی "سه جهان" و استراتژی ضدانقلابی شان در شرایط جنگ مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیستهای اشغالگر روسی و رژیم مزدور آنها در سال 1979 میلادی درکنار سیاه ترین نیروهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار در افغانستان قرار گرفته و آنها را کمک تسلیحاتی و مالی نمودند. رهبران رویزیونیست چین کشورهای امپریالیستی (غیر از ایالات متحده امریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی) در سطح جهان را از جمله "دوستان و هم پیمانان خلقهای جهان" می شمردند. همچنین حمایت خود را از رژیمهای فاشیستی مذهبی و رژیمهای دیکتاتورهای نظامی و فئودال کمپرادوری "غیر مذهبی" وابسته امپریالیسم اعلام داشته و این رژیمهای ارتجاعی و ضدانقلابی را "متحد طبیعی" خلقهای دانند.

رویزیونیستهای "سه جهانی" با طرح این "جبهه متحد" علیه سوسیال امپریالیسم شوروی وقت؛ موضوع مبارزه طبقاتی، انقلاب جهانی و رهبری این انقلاب را به فراموشی سپرده و در باتلاق ارتجاع و ضدانقلاب قرار گرفتند. رویزیونیستهای چینی با این استدلال که کشورهای امپریالیستی جهان که علیه هژمونی طلبی دوابر قدرت امریکا و شوروی "مبارزه" می کردند؛ لذا "دوست و متحد خلقهای جهان" هستند. اینها بجای شعار مارکس: "پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!" و شعار لنین "پرولتاریا و خلقهای سراسر جهان متحد شوید!"; شعار ضد مارکسیستی- لنینیستی و ضدانقلابی؛ "بورژوازی امپریالیستی، رژیمهای ارتجاعی و دیکتاتورهای فاشیستی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و کلیه مرتجعین جهان تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا بر ضد ابر قدرت سوسیال امپریالیسم شوروی متحد شوید!" را عوض کردند. این "جبهه متحد" رهبران مرتد چینی در ماهیت یک جبهه ضدانقلابی و ضد جنبشهای آزادی بخش ملی و جنبشهای رهائی بخش پرولتاری در جهان بوده است. رویزیونیستهای چینی مانند همه اپورتونیستها و رویزیونیستهای ماقبل شان در جهان، رویزیونیسم خود را پوشش مارکسیستی داده اند. تئوریستهای تئوری رویزیونیستی "سه جهان" مانند کائوتسکی و خروشچف مدعی اند که تئوری شان "تکامل مارکسیسم- لنینیسم" بوده و مطابق به اوضاع فعلی جهان است. رویزیونیستهای "سه جهانی" انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را مورد حملات شدید قرار داده و آنرا "فاجعه" خواندند. و تئوری و پیراتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را رد کردند. رویزیونیستهای چینی با ارتکاب خیانت به انقلاب و خلق چین و خیانت به انقلاب جهانی با انجام کودتای ضد انقلابی و غصب قدرت حزبی و دولتی دیوانه وار علیه انقلاب کبیر فرهنگی و دست آوردهای آن به تبلیغات خاینانه دست زدند، دیکتاتوری پرولتاریا را خاتمه یافته اعلام کردند، ویرانی نظام سوسیالیستی را در همه عرصه ها آغاز کردند و بجای آن رشد نظام سرمایه داری را استراتژی و هدف غائی شان قرار دادند و چین

سوسیالیستی را به چین سرمایه داری و از جمله قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان مبدل کرده اند. آنها در زمینه مبارزه طبقاتی، "همزیستی مسالمت آمیزدومشی" را بجای مبارزه بین "دوخط" در درون حزب کمونیست رسمیت دادند. رویزیونیستهای "سه جهانی" پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را بدور انداخته و بجای آن پرچم رویزیونیستی "همبستگی بین المللی" یعنی آشتی طبقاتی را بلند کرده اند. بجای پشتیبانی و تقویت جنبشهای کمونیستی و جنبشهای آزادیبخش ملی؛ حمایت و پشتیبانی خود را از رژیمهای ارتجاعی و فاشیستی وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و کشورهای امپریالیستی اعلام داشته و آنها را از جمله "متحدین طبیعی" خلقها در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم شوروی وقت دانسته و با آنها متحد شدند.

اپورتونیستهای "سه جهانی" کشورهای امپریالیستی اروپای غربی، جاپان، کانادا، استرالیا و کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی (غیر از شوروی) را کشورهای که مورد چپاول دوا بر قدرت امپریالیستی امریکا و شوروی قرار دارند و برای حفظ "استقلال ملی خود" در مبارزه برضد دوا بر قدرت برآمده و خود را با کشورهای "جهان سوم" که هم در معرض چپاول دوا بر قدرت هستند نزدیک ساخته و از مبارزات آنها برضد دوا بر قدرت دفاع می کنند، توصیف کردند. در حالیکه همه کشورهای امپریالیستی بر اساس ماهیت و خصلت طبقاتی شان به استثمار و ستم زحمتکشان کشورهای خودی و استثمار و غارت خلقهای کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین ادامه می دهند. همه کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی بدون تفریق از دشمنان آشتی ناپذیر خلقهای جهان هستند. تضاد بین کشورهای امپریالیستی و خلقهای کشورهای تحت ستم تضادی انتاگونیستی است. رویزیونیستهای "سه جهانی" نظر دارند که قدرتهای امپریالیستی نامبرده به سرمایه داران "صلحجو" و "ضدامپریالیست" با اصطلاح تغییر ماهیت داده اند! رویزیونیستهای "سه جهانی" با این تئوری ارتجاعی و ضد مارکسیستی-لنینیستی که "جهان دوم" را از جمله "متحدین طبیعی مبارزات آزادیبخش ملی" و پشتیبان پرولتاریای کشورهای خود شان می دانند؛ تضاد آشتی ناپذیر بین امپریالیسم و خلقهای تحت ستم را از یک جانب و از جانب دیگر تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی را انکار کرده و بعضی آن تضاد بین امپریالیستها و از جمله تضاد بین دوا بر قدرت امریکا و شوروی را عمده می سازند و باین صورت می خواهند بنام "استفاده از تضادهای درونی امپریالیستها"، تئوری ارتجاعی و ضد انقلابی خود را "توجیه" کنند. رویزیونیستهای "سه جهانی" با طرح استراتژی "سه جهان" از جهان سوسیالیسم انکار کرده و چین سوسیالیستی (وقت) را از جمله کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، "جهان سوم" قرار می دادند. رهبران مرتد چین آشتی طبقاتی را بجای تضاد و مبارزه طبقاتی هم در سطح کشورها و هم در سطح جهان تبلیغ می کردند و می کنند. رویزیونیستهای حاکم بر حزب و دولت تصمیم گرفتند چین را به امپریالیسم تسلیم کنند و بجای ادامه انقلاب، تئوری تسلیم طلبی به بورژوازی و امپریالیسم را تبلیغ می کردند و کنند. رهبران رویزیونیست چین بدون در نظر گرفتن طبقات و تضادهای طبقاتی صحبت از وحدت کشورهای "جهان سوم" یا کشور تحت سلطه امپریالیسم دارند و طرح وحدت این کشورها فقط آشتی دادن طبقات است که ایده ای ارتجاعی و ضد انقلابی است.

### **- دگمارویزیونیسم خوجه ای:**

تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی گواه است که همه اپورتونیستها و رویزیونیستها با ادعای مارکسیست-لنینیست بودن به مارکسیسم-لنینیسم خیانت کرده و رهبران بزرگ پرولتاریای جهان را مورد انواع اتهامات بی اساس و حملات خصمانه قرار داده اند. انورخوجه رهبر حزب کارآلبانی نیز با ادعای مارکسیست - لنینیست بودن به مارکسیسم-لنینیسم خیانت کرد، به مائوتسه دون اتهام بست و با وقیح ترین وجهی به او حمله نمود. ادعای "اعتقاد" خوجه به مارکسیسم-لنینیسم و "انتقاد" او از رویزیونیسم "مدرن" خروشچفی و رویزیونیسم "سه جهانی" پنهان کردن دگمارویزیونیسم خودش بود. حزب کمونیست آلبانی در سال 1977 تئوری رویزیونیستی "سه جهان" را مورد "نقد" قرار داده و در مطبوعات "حزب کار" آلبانی به نشر رسید. بعد خوجه در سال 1978 نظریات و مواضع اپورتونیستی و دگماتیستی خود را علیه مائوتسه دون و اندیشه انقلابی اوزیر عنوان «تئوری "سه دنیا" ضد انقلابی و شئونیستی است» بشکل مدون بیرون داد. خوجه مدعی است که «اندیشه مائوتسه دون ضد مارکسیستی و رویزیونیستی

است و از سال 1935 برحزب کمونیست چین سلطه داشته است». خوجه سعی کرد تا تئوری رویزیونیستی "سه جهان" و استراتژی "سه جهان" را به مائوتسه دون به چسباند. خوجه بدون در نظر گرفتن شرایط کشور چین و ساختار اجتماعی اقتصادی آن و ماهیت انقلاب دموکراتیک نوین، جنگ انقلابی چین و استراتژی جنگ توده ای طولانی؛ "تزمحاصره شهرها از طریق دهات را، خرده بورژوازی می دانست". خوجه مانند رهبران مرتد "شوروی" و رهبران مرتد چین به مائوتاهام می بست که گویا او " معتقد نبود که دهقانان را پرولتاریا رهبری می کنند". خوجه در موارد فوق و موارد زیاد دیگری در کتاب اش، مهملات و عدم درک خودش از مسایل را بجای ایده ها و اصول مارکسیستی-لنینیستی می گذارد و بر مائوتسه دون حمله می کند. خوجه برای اینکه استدلالات خود را ظاهراً "پایه اصولی" بدهد به تحریف مارکسیسم-لنینیسم می پردازد. در حالیکه از آغاز دوران رهبری مائوتسه دون برحزب کمونیست چین و تازمانیکه حزب کمونیست آلبانی و رهبران آنورخوجه به پرتگاه ارتداد و دگما رویزیونیسم قرار می گیرند؛ انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه دون در چین به پیروزی می رسند و انقلاب کبیر فرهنگی برای یکدهه تحت رهبری مائوتسه دون ادامه می یابد و در تمام این دوران حزب کمونیست آلبانی و خوجه شاهد این همه پیروزیهای خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن مائوتسه دون بودند و اندیشه مائوتسه دون تکامل کیفی مارکسیسم-لنینیسم محسوب می شد که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تکامل کیفی بیشتری یافت. ولی بعد از مرگ مائوتسه دون حزب "کمونیست" آلبانی و خوجه اندیشه انقلابی مائوتسه دون را رویزیونیستی خواندند. در حالیکه: حزب کمونیست چین قبل از سال 1935 و طی جنگ انقلابی، دچار اشتباه اپورتونیزم راست چن دوسیو و اپورتونیزم "چپ" لی لی سان شد و بعد خط انحرافی اپورتونیزمی راست و "چپ" وان مین برحزب کمونیست چین مسلط بود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون با طرد خطوط اپورتونیزمی و رویزیونیستی وان مین خط رهبری کننده حزب را در مسیر صحیح اصولی و انقلابی قرارداد و خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست به رهبری مائوتسه دون، انقلاب دموکراتیک نوین را به پیروزی رساند و انقلاب دموکراتیک نوین در سال 1958 به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود. خوجه با پیروی از رویزیونیستهای حاکم برحزب و دولت "اتحاد شوروی" و خط رویزیونیستی وان مین؛ با توسل به سفسطه مائوتسه دون را متهم به "ناسیونالیسم"، اعتقاد به "جنبش دهقانی" و "اپورتونیزم" نمود.

خوجه در کتاب "امپریالیسم و انقلاب" می نویسد: "حزب کمونیست چین مدعی است که تئوری "سه جهان" توسط مائوتسه دون تدوین شده است. بعد خوجه مدعی می شود که اگر واقعاً اولین کسی است که این باصطلاح تئوری را تدوین کرده است، این نیست جز شاهد دیگری بر آنکه مائوتسه دون مارکسیست نیست. ولی اگر حتی این تئوری را به عاریت گرفته باشد، این برای اثبات آنکه وی مارکسیست نیست کفایت می کند".

همین نظر خوجه که همه واقعیتهای و حقایق مسلم و آشکار مربوط به انقلاب چین و مبارزه مائوتسه دون در سطح بین المللی علیه رویزیونیسم "مدرن" و رهروان سرمایه داری، رویزیونیستهای درون حزب کمونیست چین را انکار کرده و با استناد به ادعاهای بی بنیاد رویزیونیستهای مرتد "سه جهانی" که انقلاب چین و دیکتاتوری پرولتاریا را منهدم کردند و چین را در جاده سرمایه داری قرار دادند؛ جز انحطاط ایدئولوژیک سیاسی و قهقرای اپورتونیزم و دگماتیسم که در آن قرار گرفته است چیز دیگری نیست. خوجه در اینجا مانند یک کودک استدلال می نماید و بجای توسل به ماتریالیسم دیالکتیک به متافزیک منهدم می شود. او انقلاب چین و مائوتسه دون را به شیوه کاملاً میکانیکی و با اتکاء به ذهنیت اش مورد تحلیل و ارزیابی قرار می دهد. حتی نقد و بررسی همین مورد از کتاب "امپریالیسم و انقلاب" خوجه بوضوح بیانگر دگما اپورتونیزم خوجه است.

خوجه مدعی است که: "چین، حزب کمونیست آن و مائوتسه دون برای ما معما بودند؛ آنها معما بودند زیرا که روشهای متعدد رهبران چین چه بطور عمومی و چه بطور شخصی در مورد یک سلسله از مسایل بزرگ سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و سازمانی ما شاهد نوساناتی گاه بسمت راست و گاه بسمت چپ بودیم.....، ولی آنچه که بیشتر زنده بود، موضعگیریهای اپورتونیزمی آنان بود. بطور کلی، در زمان



حیات مائو، سیاست چین نا استوار و مواج، یک سیاست باب روز خالی از جوهر مارکسیستی- لنینیستی بود. طبیعتاً، کلیه این روشها توجه ما را جلب می کرد و ما آنها را تأیید نمی کردیم، ولی معذالک تا آنجا که ما از فعالیت مائوتسه دون خبر داشتیم بر این عقیده عمومی بودیم که او یک مارکسیست- لنینیست بود. معهداً، بر روی بسیاری از نظریات و تزه های مائوتسه دون از قبیل تزی که می خواهد تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را در زمره تضادهای آشتی پذیر قلمداد نماید، با تزی که طبق آن طبقات آشتی ناپذیر در تمام دوران سوسیالیسم حیات خواهند داشت و یا تزی " محاصره شهرها از طریق دهات" که اولویت مطلق به نقش دهقانان در انقلاب میداد و غیره، ما عقاید و نظریات مارکسیستی- لنینیستی خود را داشتیم.... ما آنها را تاکتیکیهای موقتی یک دولت بزرگ که به مناسبت موقعیتهای مشخصی اتخاذ شده اند، ارزیابی می کردیم".

عجب استدلال پوچ و بی محتوای که حزب کمونیست آلبانی و رهبری آن طی 27 سال انقلاب چین نتوانسته بودند " معمای" چین، حزب کمونیست و مائوتسه دون را حل کنند! بنابراین آنها طی این مدت زمان طولانی باید همه مسایل انقلاب چین و سیاستها و موضعگیریهای حزب کمونیست و دولت چین را در سطح داخلی و در سطح بین المللی کورکورانه تأیید باشند! در حالیکه صحبت از موضعگیریهای "اپورتونیستی" حزب کمونیست چین و مائوتسه دون دارند. اینها اگر به گفته شان صادق اند چرا در آن زمان موضعگیری مشخص و آشکاری علیه این " اپورتونیسم" ادعائی شان اتخاذ نکردند؟ همچنین خوجه مدعی است که سیاست چین در زمان مائو خالی از جوهر مارکسیستی- لنینیستی بود. اما یک سطر پائینتر می گوید که ما بر این عقیده بودیم که مائو یک مارکسیست- لنینیست بود. خوجه مدعی است که مائوتسه دون در پی آشتی طبقه پرولتاریا با طبقه بورژوازی بود. در حالیکه مائوتسه د ون می گفت که: در تمام دوران سوسیالیسم من حیث یک دوران گذار به جامعه بدون طبقه، کمونیسم باید مبارزه طبقاتی ادامه یابد. در حالیکه او بر همین اساس تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف کرد و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی را در پرتواندیشه های کمونیسم انقلابی رهبری کرد. اگر مائوتسه دون درباره نقش دهقانان من حیث نیروی عمده انقلاب در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین صحبت می نماید؛ اما همیشه روی نقش رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست نیز تأکید می نمود. و نقش عمده دهقانان من حیث نیروی عمده انقلاب ناشی از ساختار اجتماعی اقتصادی چین من حیث یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره بود. و تزی "جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات" نیز بر همین مبنا استوار بود و به استراتژی نظامی و جنگ انقلابی چین خدمت می کرد.

خوجه مدعی است که مائوتسه دون عقیده داشت که: "تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی از جمله تضادهای آشتی پذیر اند". در حالیکه برخلاف ادعای خوجه اصل مطلب چنین است: در دوران اول انقلاب دموکراتیک نوین، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو بدرستی سیاست اتحاد با بورژوازی ملی - بمثابه قطب مخالف بورژوازی بزرگ کمپرادور - تا بدانجا که امکان پذیر باشد را در پیش گرفت. اما در همان زمان مائوتسه دون همچنین تشخیص داد و خاطر نشان ساخت که این سیاست در قبال بورژوازی ملی فقط از طریق مبارزه می تواند به ثمر برسد و این که ممکن است نتوان این تضاد را بطور غیرانتاگونیستی حل کرد- یعنی اینکه بورژوازی ملی، یا بخشهای از آن، ممکن است در مقابل این امر مقاومت کرده و مستقیماً بمقابله با پیشرفت سوسیالیسم برخیزند. در واقع پس از تحول سوسیالیستی مالکیت در چین (که عمدتاً تا سال 1956 بدست آمد) بورژوازی ملی در چین از هرگونه مالکیت خصوصی باقیمانده کنار زده شد. و مائوتسه دون موضوع تضاد اساسی دوران سوسیالیسم را تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی می دانست. انور خوجه مانند دیگر اپورتونیستها و ریزیونیستها با ادعای مارکسیست - لنینیست بودن به مارکسیسم- لنینیسم خیانت کرد و مائوتسه دون یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان را مورد اتهامات بی بنیاد و حملات خصمانه قرار داد. ویژگی نظریات و اعمال خوجه اینست که مانند ریزیونیستهای ما قبل اش خود را " علیه اپورتونیسم و ریزیونیسم" قرار می دهد. ولی در عین حال به مارکسیسم- لنینیسم حمله می کند و خودش غرق لجنزار اپورتونیسم می شود. نظریات "اتحاد شوروی" بعد از سال 1956 که اشاعه دهنده نظریات و مواضع رهبران ریزیونیست و مرتد " شوروی" بود؛ مملو از سخنان میان تهی علیه اپورتونیسم راست و "چپ" و ریزیونیسم بود؛ ولی در عمل خودشان

در پرتگاه رویزیونیسم غرق شده بودند و مارکسیسم- لنینیسم را مورد حملات خصمانه قرار می دادند. خوجه در سال 1978 تئوری "سه جهان" را مورد "نقد" قرار می داد و در مطبوعات حزب کارآلبانی به نشر می رسید. و بعد از سال 1978 نظریات و مواضع خود را به شکل مدون زیر نام تئوری "سه دنیا" ضد انقلابی و شئونستی است" بیان کرده و این تئوری ارتجاعی و ضدانقلابی را به مائوتسه دون نسبت داده و حملات خصمانه اش را علیه مائوتسه دون و اندیشه انقلابی وی آغاز کرد. خوجه مدعی می شود که: "اندیشه رویزیونیستی مائوتسه دون از سال 1935 بر حزب کمونیست چین تسلط داشته است". باین صورت بقول خوجه از همان آغاز دوران رهبری مائوتسه دون بر حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین گویا حزبی "رویزیونیستی" بوده است! درحالیکه برخلاف این اتهام خاینانه خوجه قبل از سال 1935 خط "وان مین" بر حزب کمونیست چین تسلط داشت، خط انحرافی اپورتونیستی "چپ" و راست. و بعد از تثبیت رهبری مائو بر حزب کمونیست چین و طرد خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی، مائوتسه دون انقلاب دموکراتیک نوین را در چین در پرتو مارکسیسم- لنینیسم رهبری کرد. خوجه قدم جای پای رویزیونیستهای "شوروی" و وان مین گذاشت و مائوتسه دون را متهم به "ناسیونالیسم"، "اپورتونیسم" و صرف معتقد به "جنبش دهقانی" نمود.

حزب کارآلبانی در مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی در کنار حزب کمونیست چین و مائوتسه دون قرار گرفته بود و از انقلاب فرهنگی پشتیبانی کرد (و این موضع برای حزب کارآلبانی و خوجه اعتبار بین المللی ببار آورد) اما "کوه موش زائید" و خوجه مرتد از آب درآمد.

خوجه در "کتاب امپریالیسم و انقلاب" مدعی است که: "در طول انقلاب فرهنگی بود که سوالات بزرگی درباره آن برای ما مطرح شد در طول انقلاب فرهنگی که بوسیله مائو براه انداخته شد، در فعالیت حزب کمونیست چین و دولت چین افکار و اعمال سیاسی، ایدئولوژیکی و سازمانی ویژه ای بظهور رسیدند که بر پایه ای آموزشهای مارکس، انگلس، لنین و استالین استوار نبودند....".

خوجه درجایی دیگر می گوید: "حزب ما از انقلاب فرهنگی پشتیبانی کرد؛ زیرا پیروزیهای انقلاب در چین در معرض خطر بود. خود مائوتسه دون بما گفت که حزب و دولت آنها بوسیله گروه های مرتد لیوشائوچی و دنگ سیائوپین غصب شده و پیروزیهای انقلاب چین در معرض تهدید قرار گرفته است... حزب ما از خلق برادر چین، آرمان انقلاب و سوسیالیسم در چین دفاع کرد....".

خوجه با این استدلالهای بی اساس کودنی خودش را برملا می سازد؛ چگونه بود که دولت آلبانی و رهبری اش تمام این انحرافات را مشاهده می کردند تا جاییکه بقول آنها همه فعالیتهای حزب کمونیست و دولت چین و دیگر مسائلی که در فوق ذکر شده بر پایه آموزشهای رهبران بزرگ پرولتاریا استوار نبودند؛ آنها خاموش ماندند و این همه "انحرافات" ایدئولوژیک سیاسی و پراتیکی را برای پرولتاریا و خلق آلبانی و پرولتاریا و خلقهای جهان مطرح و افشا نکردند؟ این خود فرصت طلبی و اپورتونیسم و دگماتیسم حزب کارآلبانی و خوجه را نشان می دهد.

از جانب دیگر این ادعای بی اساس خوجه چنین وانمود می سازد که گویا استالین یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان و دیگر رهبران کمینترن طی حدود 25 سال از ماهیت خطی حزب کمونیست چین و دولت چین اطلاعی نداشته اند و یا به این مسایل توجه نکرده و آنها را مورد انتقاد قرار نداده اند!

خوجه می گوید: "انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، انقلاب نبوده، بزرگ نبوده فرهنگی نبوده و بویژه مطلقاً پرولتاریائی نبود. این تنها یک شورش گروهی کاخ نشین در سطح پائین چین بود تا مثنی ارتجاعی را که بقدرت چنگ انداخته بودند، از بین ببرد". خوجه اضافه می کند: "مادریاقتیم که "اندیشه مائوتسه دون" که حزب کمونیست چین بر اساس آن هدایت شده، یک نوع خطرناک از رویزیونیسم مدرن را تشکیل می دهد که بر علیه آن بایستی مبارزه عمومی در سطح تئوریک سیاسی را پیش برد. خوجه ادامه می دهد: "اندیشه مائوتسه دون" یک نوع رویزیونیسم است که قبل از جنگ جهانی دوم و بطور مشخصتر بعد از سال 1935 زمانیکه مائوتسه دون به رهبری حزب رسید، شکل گرفت. همچنین خوجه اتهام می زند که: مائوتسه دون حزب کمونیست را یک انجمن طبقات دارای منافع متضاد و ممتابه سازمانی می بیند که در آن دونیرو (پرولتاریا و بورژوازی) رودر روی یکدیگر قرار گرفته و باهم منازعه می کنند". خوجه باز هم به مائوتسه دون اتهام می زند که: "اندیشه مائوتسه دون با موعظه لزوم چند

حزبی در رهبری کشور یعنی باصطلاح سیستم چند حزبی سیاسی کاملاً در تضاد با نظریه مارکسیستی-لنینیستی درباره نقش تقسیم ناپذیر حزب کمونیست، در انقلاب و ساختمان سوسیالیسم قرار می گیرد.

خوجه مانند هر اپورتونیست دیگری فکری می کند که دروغگوئی و اتهام زنی از خصوصیات صرف فردی افراد است؛ در حالیکه منشأ در ایدئولوژی و تفکر و ذهنیت این افراد نیز دارد. خوجه در این جهت دست بالا را دارد. خوجه باز هم به مائوتسه دون اتهام می زند که می گفت: " وجود یک رژیم دموکراتیک و ساختمان سوسیالیسم تنها بر پایه ای همکاری همه طبقات و همه احزاب ممکن است".

بر خلاف اتهامات دروغین خوجه، مائوتسه دون همیشه روی نقش رهبری حزب کمونیست و رهبری طبقه کارگر در انقلاب چین تأکید می کرد. ما تو به نقش طبقه پرولتاریا در رهبری انقلاب کم بهاء نمی داد. خوجه این اتهام خود را با استناد بر این گفته مائوتسه دون مطرح می کند که می گفت: " مبارزه کنونی بر علیه اشغالگران جاپانی، در بطن خود یک مبارزه دهقانی است" و او از نقش مهم دهقانان در انقلاب ملی- دموکراتیک صحبت دارد. زیرا بنابر ساختار اجتماعی اقتصادی چین و کثیرالعهده بودن دهقانان و خرده بورژوازی؛ مائو نقش آنها را در مرحله انقلاب ملی- دموکراتیک چین که عمده ترین نیروی انقلاب را تشکیل می دادند برجسته می سازد. نه اینکه اهمیت طبقه کارگر و نقش ایدئولوژی رهبری کننده آنرا در انقلاب نادیده بگیرد. و مبارزات دهقانان و سایر توده های خلق در پروسه انقلاب توسط حزب پیش آهنگ پرولتاریا (حزب کمونیست) چین رهبری می شد. تحت رهبری حزب کمونیست چین انقلاب دموکراتیک نوین به پیروزی می رسید و تکامل این انقلاب شرایط را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی آماده کرد و جامعه سوسیالیستی در چین ایجاد شد. که بدون رهبری حزب کمونیست با خط انقلابی پرولتری ممکن نبود. خوجه در مورد این ادعایش که مائو گفته دهقانان طبقه پرولتاریا را رهبری کنند، هیچ نوع سند و مدرکی ندارد و فقط تخطئه می کند و اتهام وارد می نماید. در مورد این اتهام خوجه که مائومی گفت: " نظام سیاسی دموکراسی نوین در ماهیت خود بمعنای دادن قدرت به دهقانان است"؛ مائوتسه دون درباره نقش رهبری طبقه پرولتاریا در دوران انقلاب دموکراتیک نوین و ازدیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر صحبت دارد. ما نواین تئوری را در جریان پراتیک مبارزه طبقاتی و مبارزه انقلابی تدوین کرد. همچنین خوجه اتهام می زند که: " مائو رهبری دهقانان را در انقلاب بعنوان یک راه انقلاب جهانی عرضه میدارد". خوجه که در لجنزار اپورتونیسم و دگما رویونیسم غرق شده بود؛ در اکثر موارد بجای استدلال علمی و توسل به منطق دیالکتیک از نقل و قولهای مائو و نظریات او در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و در عرصه های مختلف مبارزه انقلابی، برداشت نادرست و غرض آلود کرده و بامغطه و سفسطه گوئی حقایق را تحریف می نماید. ملاحظه می شود که اکثر استدلالهای خوجه بر پایه قرینه سازیها و وارونه جلوه دادن واقعیتها و تحریف حقایق استوار بوده و بر ذهنیت خودش اتکاء می کند.

انور خوجه مائورا " ناسیونالیست تنگ نظر " و "شئونیست چینی" تصویر می کند. این هم از اتهامات بی اساس خوجه است. مائوتسه دون و حزب کمونیست چین همواره از استالین و حزب کمونیست شوروی دفاع می کردند و معتقد بودند که دولت سوسیالیستی نیرومند شوروی وجود دارد، و مائوتسه دون همیشه مرهون کمکهای اتحاد شوروی و استالین بود. خوجه به مائوتسه دون اتهام می زند که خصلت جهانشمول مارکسیسم-لنینیسم را نفی کرده است. " در حالیکه مائومی گوید: " تئوری مارکس، انگلس، لنین استالین دارای اعتبار جهانشمول است... کمونیستها مارکسیستهای انترناسیونالیست هستند. برای حزب کمونیست چین ضروری است که بکار بست تئوری مارکسیسم-لنینیسم در شرایط چین بیاموزد".

لیکن خوجه عامدانه تلاش کرده است تا واقعیت گفته های مائوتسه دون را وارونه جلوه دهد. خوجه به مائوتسه دون اتهام می زند که مدعی است که وی این تز رویونیستی را ترویج نموده که "مارکسیسم-لنینیسم در هر کشور باید محتوای خاص و مشخصه خود را داشته باشد". در حالیکه مائوتسه دون بارها از تلفیق اصول عام مارکسیسم-لنینیسم در شرایط خاص کشور چین صحبت کرده است.

حزب کارآلبانی و خوجه ادعا می کند که پیشتر از مبارزه علیه رویونیسم خروشچی بوده است در حالیکه حزب کارآلبانی و خوجه هرگز آغازگر و مبتکر مبارزه علیه رویونیسم خروشچی نبوده است. این مائوتسه دون بود که جوهر مسئله استالین و ماهیت رویونیسم خروشچی را درک نمود؛ ولی برای

حزب کمونیست آلبانی ماهیت خروشچف هنوز کاملاً معلوم نبود. و کوچکترین تلاشی از جانب خوجه برای تحلیل کردن خط عمومی کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی صورت نگرفت. خوجه بر سر رویزیونیسم روسی تزلزل بخرج داده است. او چگونه می تواند ادعا کند که پیشتر این مبارزه بوده است. حزب کمونیست چین در 16 اپریل 1060 با انتشار سند "زنده باد لنینیسم" در پرچم سرخ نشریه تئوریک حزب کمونیست چین مقاله ای بر سر ترزهای رویزیونیستی کنگره بیستم شوروی را علناً بیرون داد.

ساختمان سوسیالیسم در چین:

خوجه معتقد بود که "پرولتاریا تحت رهبری مائو با بورژوازی ملی در قدرت شریک شدند". در حالیکه بعد از پیروزی انقلاب ملی - دموکراتیک (انقلاب دموکراتیک نوین) در چین مائو به صراحت اعلان کرد که "همه آن اقشاری که با فئودالیسم و امپریالیسم مخالف بوده و تمایل دارند یک نظم نوین اجتماعی بر پایه منافع طبقه کارگر و اتحاد کارگر-دهقان را بپذیرند، می توانند در دولت نوین از حقوقی برخوردار گردند". این موضوع بخشهای از بورژوازی متوسط (ملی) را نیز در بر می گرفت. در شرایط چین، شرکت بورژوازی ملی در دولت؛ در اینجا نقش بورژوازی ملی در اقتصاد و ایفای نقشهای در درون دولت مطرح است. مائوتسه دون در سال 1952 می گوید "با سرنگونی طبقه مالکان ارضی و سرمایه داری بوروکراتیک دیگر تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی ملی به صورت تضاد عمده در چین در آمده است. از اینرو بورژوازی ملی دیگر نباید به مثابه یک طبقه میانی تعریف شود". و بورژوازی ملی آماج حمله در انقلاب سوسیالیستی بود. خوجه عامدانه نظریات مائو درباره چین شرایط اجتماعی اقتصادی و فرهنگی چین را نادیده گرفته و مائو را متهم می سازد که برنامه ها و پلانیهایش برای رشد و تکامل بورژوازی است؛ نه سوسیالیسم!! او سیاست اقتصادی مائو را "سیاست مقدم شمردن رشد سرمایه داری می نامد". خوجه این مسایل را به اندیشه مائوتسه دون نسبت می دهد. در حالیکه مائوتسه دون می گفت: "هنوز در چین طبقات انتاگونیستی وجود دارد که با یک فرمان و یا خود بخود محو نمی شود. و بر اساس خصلت جامعه سوسیالیستی در سر تا سر دوران گذار سوسیالیستی، طبقات انتاگونیستی باقی ماندند". بورژوازی ملی چین انقلاب دموکراتیک سال 1911 را در چین رهبری کرد. حزب کمونیست چین با گومیندان تحت رهبری داکترسون یاتسن تا سال 1927 همکاری داشت. سون یاتسن بر اساس سه اصل سیاسی اساسی - اتحاد با شوروی، همکاری با حزب کمونیست و پیشتیبانی از دهقانان و کارگران - با حزب کمونیست چین همکاری می کرد. حزب کمونیست چین در شرایط جنگ مقاومت ملی علیه جاپان با بورژوازی ملی "جبهه متحد" علیه متجاوزین و اشغالگران جاپانی تشکیل داد. همکاری حزب کمونیست چین با جناح چپ بورژوازی ملی در دوران انقلاب دموکراتیک نوین ادامه یافت تا که در سال 1956 خلع مالکیت شد. مائوتسه دون می گوید: "در مرحله انقلاب دموکراتیک مبارزه میان کار و سرمایه حدودی دارد. قانون کار جمهوری توده ای از منافع کارگران دفاع خواهد کرد ولی مخالف نخواهد بود که بورژوازی ملی سودی بدست آورد مؤسسات صنعتی و تجارتي خود را بسط دهد، زیرا که این بسط و توسعه به منافع امپریالیسم زیان می رساند و بسود خلق چین است. مائوتسه دون می گوید: جمهوری توده ای مبین منافع تمام قشرهای خلق است که علیه امپریالیسم و نیروهای فئودالی مبارزه می کنند. کارگران و دهقانان رکن اساسی دولت جمهوری توده ای را تشکیل می دهند ولی در عین حال نمایندگان طبقات دیگری را که علیه امپریالیسم و نیروهای فئودالی مبارزه می کنند، نیز در بر می گیرد".

خوجه مائوتسه دون را به "لیبرالیزم" متهم می کند که به احزاب بورژوازی اجازه داده است تا با حقوق و امتیازات برابر با حزب کمونیست فعالیت کنند". اما مائوتسه دون در این باره می گوید: "چون انقلاب چین از یک فاز دموکراتیک طولانی مدت می گذرد، طبیعی و صحیح بود که برخی احزاب بورژوازی که به درجاتی در مخالفت با امپریالیسم و فئودالیسم بودند و علاقه داشتند با حزب کمونیست همکاری نمایند و در نتیجه اجازه داده می شد نقش معینی در رژیم جدید ایفاء کنند". همچنین مائوتسه دون روشن نموده بود که تنها بر اساس رهبری حزب کمونیست چین و قبول گذار به سوسیالیسم است که هرگونه همکاری بین حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک می تواند برقرار گردد. در واقع در دوران انقلاب کبیر فرهنگی احزاب دموکراتیک وسیعاً از حیات ساقط شدند. در روسیه "سوسیالیستهای انقلابی" نفوذ

عظیمی در بین دهقانان داشتند و لنین بعد از کسب قدرت با آنها متحد شد و نمایندگان این حزب در دولت جدید بعد از انقلاب اکتوبر در شورای کمیساریهای خلق شرکت نمودند. البته اتحاد حزب کمونیست (بلشویک) با "سوسیالیستهای انقلابی" تا مدت مدیدی دوام نیاورد؛ زیرا "سوسیالیستهای انقلابی" به قرارداد صلح "برست" حمله می کردند و با امضای قرارداد صلح "برست" این اتحاد از هم پاشید و مورد یورش شدید حزب کمونیست (بلشویک) قرار گرفتند. خوجه با تفکر مکانیکی و دگماتیستی و نتیجه گیریهای ارتجاعی اش سعی می کند که خواننده خوش باور و کمتر آگاه به مسایل انقلاب چین را با اصطلاح متقاعد سازد.

ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا:

مائوتسه دون در تکامل تئوری و پراتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" بزرگترین خدمت را به مارکسیسم-لنینیسم انجام داده و این علم را به مرحله عالی تری تکامل داد. امروز مارکسیسم-لنینیسم-مائوتسیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است. ولی خوجه می گوید: "جریان حوادث نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نه انقلاب، نه بزرگ بود، نه فرهنگی بود و مخصوصاً به هیچ وجه پرولتاریادی نبود. بلکه یک قیام درون قصری در سطح گسترده تمام چین برای تصفیه نمودن مشی ارتجاعی که قدرت را در دست گرفته بودند (!) البته این انقلاب فرهنگی یک حقه بود. هم حزب کمونیست چین و هم سازمانهای توده ای را تصفیه نمود و به انحلال بردوچین را به هرج و مرج کشاند. این انقلاب توسط عناصر غیر کمونیست (بخوانید گروه چهار نفر) هدایت شد، کسانی که توسط عناصر ضد مارکسیست و فاشیست از طریق یک قیام نظامی تصفیه شده بودند".

در مورد نام گذاری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی؛ مائوتسه دون در برابر فرهنگ و روبنایی در چین قرار داشت که هنوز روابط کهنه گذشته را تقویت می کرد؛ از یکطرف (فرهنگ سنتی که مملو از محتوای فئودالی بود و از طرف دیگر تکرار اقتباس از فرهنگ کشورهای امپریالیستی بدون هیچگونه انتقادی). مائو قصد داشت که در انقلاب فرهنگی، فرهنگ و اندیشه های مردم را دیگرگون کند. و این کار از طریق حزب که سراپا غرق انحرافات بورژوائی بود، ممکن نبود و مائو مجبور بود به توده ها مراجعه کند و آنرا از طریق نفوذ و توسط توده ها انجام دهد. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی یک مبارزه طبقاتی طولانی بود بین پرولتاریا و توده های خلق زحمتکش و بورژوازی، بعبارت دیگر بین بورژوازی که مقرهای فرماندهی را در حزب کمونیست در قبضه داشتند و پرولتاریای انقلابی و توده های انقلابی چین. نیروهای سرمایه داری نوحاسته از درون ساختارها و نهادهای جامعه ای سوسیالیستی سر بلند کرده بودند و مرکز قدرت آنها در حزب کمونیست متمرکز بود. این ژرفترین و دقیقترین انقلابی بود که تاریخ جهان بخود دیده بود. انقلاب فرهنگی جوانان انقلابی را در مشاجراتی داغ در مورد مسایل جامعه درگیر کرد. کارگران شهرهای بزرگ را به حرکت در آورد تا قدرت از کف رفته را از عناصر ممتازی که جا خوش کرده بودند باز پس گیرند. آنان را در مبارزه رادیکال تروپچییده ترکه ویژه رهبری پرولتاری است درگیر نمود. در خلال انقلاب فرهنگی، مردم عادی به شرکت در بحث و جدل در رابطه با اقتصاد، سیاست، سیستم آموزشی و رابطه ای حزب کمونیست و توده ها کشیده شدند. هیچ مقام رسمی ای از انتقاد در امان نماند. مردم عادی با دانشمندان و مقامات اداری در مورد تکبر و تعصبات طبقاتی شان به بحث و جدل پرداخته و به مبارزه برخاستند. دهقانان در مورد تاثیرات کماکان موجود ارزشهای پدرسالارانه و نوکر مآبی کنفیسوسی در زندگی شان به بحث پرداختند. در چین انقلابی، "به توده ها خدمت کنید" چگونه زندگی من در خدمت نیاز جامعه قرار می گیرد و به انقلاب جهانی خدمت می کند" استانداردی بود که توده ها خود را با آن می سنجیدند. در خلال انقلاب فرهنگی، برای اشاعه مفاهیم مارکسیستی کارزار بزرگی به راه افتاده بود. یکی از این مفاهیم که بطور گسترده مطالعه شد از آثار مارکس است که می گوید: "کمونیسم اعلان ادامه انقلاب است". دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا مرحله ای گذار لازمه برای الغاء کلیه تمایزات طبقاتی، الغای کلیه مناسبات تولیدی ای که مبنای آن تمایزات است، الغای کلیه روابط اجتماعی ای که بر آن مناسبات تولیدی منطبق است و دیگرگون کردن تمامی مناسباتی که از آن روابط اجتماعی بر می خیزد، لازم تشخیص داده شده است".



خوجه با خط دگمارویزیونیستی اش، انقلاب فرهنگی را که توده ای ترین و آگاه ترین خیزش انقلابی در تاریخ جهان بود متهم به "توطئه درون قصری در سراسر چین" می کند. در حالیکه کمونیستهای راستین و کارگران و توده های انقلابی نیروی عمده انقلاب فرهنگی بودند. خوجه با دیدگاه متافزیک و دگماتیستی به انتقاد از اندیشه مائوتسه دون پرداخت. و حزب کمونیست آلبانی با چرخش ناگهانی به مائو و انقلاب فرهنگی برخورد نمود. خوجه نظر دارد که "پیشرفت آنچه به هرج و مرج انقلاب فرهنگی و سپس نتایج آن این عقیده را تقویت نموده که مارکسیسم-لنینیسم در چین درک نه شده و اعمال نگشته است....". خوجه اتهام می زند که دو خط پرولتری و بورژوازی در حزب از جانب مائو به رسمیت شناخته شده است. در حالیکه برخلاف این مائوتسه دون همیشه روی تداوم مبارزه "بین دو خط" در حزب تاکید می کند. مائوتوانست قوانین درون جامعه سوسیالیستی را که به ظهور خط بورژوازی درون حزب کمونیست پا می دهد، کشف کند. بیان این خدمت مائوتسه دون به علم انقلاب که "شورش علیه مرتجعین برحق است"، نمود بارزی از دیالکتیک مائو در انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بود.

تذ "حزب تمام خلقی" و "دولت تمام خلقی" رویزیونیستهای خروشچی برژنی برای اساس استوار است که مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را انکار می کند؛ زیرا اینها از این مبارزه وحشت داشتند. همه رویزیونیستها؛ رویزیونیستهای خروشچی، "سه جهانی" و دگمارویزیونیستهای خوجه ای اندیشه مائوتسه دون را مورد حمله قرار داده و می دهند؛ همه آنها با مهمترین خدمت مائوتسه دون به مارکسیسم-لنینیسم یعنی تئوری و پراتیک "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" در سوسیالیسم خصومت می ورزند. اینها وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم را انکار می کنند. خوجه معتقد است که "تحت سوسیالیسم هیچ طبقه انتاگونیستی وجود ندارد". یعنی بورژوازی بمثابه یک طبقه نا بود شده و فقط "بقایا" و نفوذ ایدئولوژی اش (و غیره) باقیمانده است". خوجه اتهام می زند که مائوتسه دون "این مسئله را نفی می کند که تضادهای درونی، ذاتی هرشی یا هر پدیده است؛ او تکامل را تکرار ساده می بیند....". خوجه با این اتهام بیش از پیش خود را مقتضح می نماید؛ زیرا مائوتسه دون در این باره چنین می گوید: "علت اساسی تکامل هرشی یا پدیده در بیرون آن نیست، بلکه در درون آنست، در سرشت متضاد اشیاء و پدیده ها نهفته است. سرشت متضاد ذاتی هرشی یا پدیده است و از همین جاست که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده ها ناشی می شود. سرشت متضاد یک پدیده علت اساسی تکامل آنست، حالانکه رابطه و تأثیر متقابل آن با پدیده های دیگر علل ثانوی را تشکیل می دهد. بدین سان دیالکتیک ماتریالیستی تئوری علل خارجی یا انگیزه خارجی ماتریالیسم مکانیکی متافزیک و اولوسیوننیسم عامیانه را قطعاً رد می کند". خوجه وجود دو خط را در درون حزب نفی می کند، وجود طبقات متخاصم را تحت سوسیالیسم انکار می نماید". خوجه به پیروی از رویزیونیستهای روسی مائوتسه دون را "راسیست" می خواند. باین صورت در شرایط اخیر دهه هفتادمیلادی قرن بیستم جنبش بین المللی کمونیستی که هنوز متأثر از ضربات بحران ناشی از شکست انقلاب در چین توسط رویزیونیستهای "سه جهانی" بود با سقوط حزب کمونیست آلبانی و انور خوجه در پرتگاه دگما رویزیوننیسم این بحران هرچه بیشتر عمیق گردید.

**رویزیونیسم "پراچندا":** حزب کمونیست نپال (مائونیست) در رأس آن پراچندا با شعار "پافشاری بر استراتژی و انعطاف در تاکیک" در ماه نومبر 2005 میلادی بپای امضای پیمان (12) ماده ای با احزاب سیاسی ارتجاعی و دولت نپال رفت. ارتش خلق را خلع سلاح کرد، لغویاگاه های انقلابی و هسته های حکومت نوین خلق در روستاها را اعلام کرد. چندی بعد پراچندا طرح "تذ" رقابت سوسیالیستی در دوران سوسیالیسم زیر نام تکامل دموکراسی در فرن بیست و یکم" را به میان کشید. بعد حزب کمونیست نپال (مائونیست) در دولت ارتجاعی فنودال کمپرادوری وابسته به امپریالیسم و دولت ارتجاعی هند شرکت کرد و پراچندا به مقام صدارت این دولت رسید. در آن شرایط حزب کمونیست (م-ل-م) ایران در شماره (30) حقیقت ارگان نشراتی این حزب نوشت: "نپال در آستانه تولد یک دولت سوسیالیستی است و تشکیل دولت دموکراتیک خلق در افق پیداست". و "حزب کمونیست (مائونیست)" افغانستان در شماره (14) شعل جاوید نوشت که: "نپال در آستانه انقلاب دموکراتیک نوین قرار دارد". اما با گذشت زمان هرچه بیشتر ماهیت اپورتونیسم راست پراچندا و "حزب کمونیست نپال (مائونیست)" برملا می شد و ملاحظه گردید که شعار "انعطاف در تاکیک" این حزب به عقب نشینی استراتژیک انجامید. در آن زمان

ششمین کنفرانس منطقوی احزاب و سازمانهای مائوئیست... " صحبت از این نمود که: " انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری حزب کمونیست نپال(مائوئیست) به سطح تعیین کننده ای رسیده است". لیکن برخلاف همه این مواضع رهبران "حزب کمونیست نپال(مائوئیست)" باترک جنگ خلق وگزیش "راه انکشاف صلح آمیز انقلاب"، ترک کامل راه انقلاب پرولتری را اعلام نموده ودرپرتگاه رویزیونیسم سقوط کردند. باین صورت رهبران رویزیونیست حزب کمونیست نپال(مائوئیست) تسلیم ارتجاع وامپریالیسم ودولت ارتجاعی هند شده وبجای ادامه انقلاب، راه پارلمانتاریسم را برگزیدند وانقلاب خلق نپال را که درآستانه پیروزی قرارداشت، به ورطه شکست کشاندند. این سهمگین ترین خیانتی بود به پرولتاریا وسایر زحمتکشان نپال وهمچنین بزرگترین خیانت به پرولتاریا وانقلاب جهانی در قرن بیست ویکم محسوب می شود. با سقوط "حزب کمونیست نپال(مائوئیست)" در منجلاب رویزیونیسم، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز دچار اپورتونیسم شد. وانحراف اپورتونیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا ورهبران باب آوکیان این جنبش انقلابی رابه انحلال کشانده وبرهران جنبش بین المللی کمونیستی افزود.

امروز کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان از تجارب منفی شکست انقلابات پرولتری در قرن بیستم وشکست انقلاب در نپال دراویل قرن بیست ویکم بوسیله رویزیونیستها و اپورتونیستها درسهای مهمی آموخته واز سرشت و خصوصیات انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم تاحد زیادی شناخت حاصل کرده اند. وبزرگترین درس دیگر شناخت ازدوران سوسیالیسم منحیث مرحله گذار به جامعه کمونیستی می باشد. بعد از شکست انقلاب توسط رویزیونیستهای خروشچی در "اتحاد شوروی" کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان درباره موجودیت طبقات وتضادهای طبقاتی انتا گونیستی در جامعه سوسیالیستی وجدی بودن خطر امکان بازگشت به سرمایه داری تجارب مهمی بدست آوردند. درسراسر دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی باید ادامه یابد. وانقلاب کبیر فرهنگی یکی از بزرگترین ومهمترین دست آورد های انقلابی پرولتاریای جهان در این زمینه تا امروز است. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، انقلابی بود که در جامعه انقلابی چین وتحت دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفت. مائوتسه دون یکی از رهبران بزرگ پرولتاریای جهان تئوری این انقلاب راکشف کرد وصحت وحقانیت آنرا در پراتیک انقلابی یعنی در کارزار مبارزه طبقاتی در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی به ثبوت رساند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون، انقلاب چین ودیکتاتوری پرولتاریا برای یکدهه از شکست بوسیله رویزیونیستهای "سه جهانی" نجات داد. تئوری و پراتیک " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" یکی از مهمترین سلاح های انقلاب پرولتری است که پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان تاکنون به آن دستیافته اند. مائوتسه دون مارکسیسم را در عرصه های سیاسی، فلسفی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی غنای کیفی بیشتری بخشیده و آنرا به سطح عالی تری تکامل داد. امروز پرولتاریای جهان علم انقلاب خود را مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم می نامند. (م- ل - م) ایدئولوژی طبقه پرولتاریاست. در بیش از سه دهه اخیر هر قدر رویزیونیستهای خروشچی، رویزیونیستهای "سه جهانی" ودگمار رویزیونیستهای خوجه ای درسراسر جهان به مائوتسه دون واندیشه ای انقلابی وی حمله کردند واتهامات دروغینی به وی وارد نمودند؛ اما نتوانستند به اهمیت علمی وانقلابی خدمات جاودان اوبه علم انقلاب پرولتری وحقانیت اندیشه انقلابی وی ضربه وارد کنند. درس دیگری که کمونیستها و پرولتاریای انقلابی جهان از شکست انقلابات پرولتری در جهان آموخته اند؛ جدی گرفتن نقش مخرب و ویرانگر انواع اپورتونیسم و رویزیونیسم در درون احزاب وسازمانهای انقلابی پرولتری است. پس باید همزمان با پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری جهانی وامپریالیسم وطبقات ارتجاعی فنودال وکمپرادور در سطح جامعه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی را در درون احزاب وسازمانهای انقلابی پرولتری به جدیت تمام به پیش برد. بعبارت دیگر مبارزه بین "دوخط" را بدون وقفه ادامه داد. زیرا بدون تصفیه وطرد اپورتونیسم و رویزیونیسم تکامل خط انقلابی، تقویت واستحکام جنبش انقلابی پرولتری و پیروزی انقلاب پرولتری امکان پذیر نیست. تجارب انقلابی پرولتاریای جهان نشان می دهد که احزاب کمونیست انقلابی در قرن بیستم بعد از غلبه بر اپورتونیسم و رویزیونیسم توانستند جنبش انقلابی پرولتری کشورهای شانرا استحکام بخشند ومبارزات انقلابی پرولتاریا وسایر زحمتکشان

را علیه امپریالیسم و ارتجاع موفقانه رهبری کنند و به پیروزی های مهمی دستیابند. به حکم دیالکتیک ماتریالیستی تا طبقات وجود دارند و تا استثمار و استثمار وجود است مبارزه طبقاتی و انقلابی توده های خلق ادامه می یابد. امپریالیسم و ارتجاع جهانی نمی توانند جلوحرکت موتور انقلاب پرولتری را سد نمایند. ممکن است که امپریالیسم و ارتجاع و یا اجبران آنها (خاصاً انواع اپورتونیستها و رویزیونیستها در درون تشکلات انقلابی پرولتری) موانعی بر سر راه انقلاب ایجاد کنند؛ ولی سیر پیشرفت آنرا متوقف کرده نمی توانند. در همه حالات و شرایط این وظیفه و رسالت کمونیستهای انقلابی جهان است تا خطر اپورتونیسم و رویزیونیسم را در درون احزاب و سازمانهای کمونیستی جدی بگیرند و در جهت افشا و طرد آن لحظه ای از مبارزه ایدئولوژیک سیاسی غافل نشوند. با تمام شکستهای که جنبش بین المللی کمونیستی متحمل شده است و در شرایط کنونی دچار بحران عمیقی است؛ امالوکوموتیف انقلاب پرولتری از حرکت باز نه ایستاده است و نخواهد ایستاد. جنگ انقلابی خلق در پیرو، هند، ترکیه (کردستان شمالی) و فلپین تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی (م- ل- م) طی دهه های اخیر ادامه دارد. هر قدر که امپریالیسم و ارتجاع جهانی و مزدوران و جیره خواران آنها (اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ) در درون جنبشهای انقلابی پرولتری در کشورهای مختلف جهان و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی، علیه کمونیسم انقلابی توطئه گری کنند و تخریبکاری نمایند؛ لیکن انقلاب پرولتری به پیش می رود و پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی جهان بار دیگر به پیروزیهای بزرگی دست خواهند یافت.

منابع استفاده شده:

- "مارکسیسم و رویزیونیسم": از (لنین).
- "حمله دگمارویزیونیستی علیه اندیشه مائورا در هم شکنیم". از (نشریه تئوریک "انقلاب" ارگان حزب کمونیست انقلابی امریکا شماره 5 نوامبر 1979).
- آثار منتخب مائوتسه دون.
- نشریه "راه حقیقت" شماره (2) ارگان سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری).

4 نوامبر 2012

(پولاد)